

این کتاب با حمایت
معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
به چاپ رسیده است

حیدر، اسد، ۱۹۱۱-۱۹۸۰ م. امام صادق (علیه السلام) و مذاهب اهل سنت / اسد حیدر، مترجم: سیدعلیرضا نقیب پور. - قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-8090-90-1

شابک دوره

ISBN: 978-964-8090-82-6

جلد اول

ISBN: 978-964-8090-83-3

جلد دوم

ISBN: 978-964-8090-84-0

جلد سوم

ISBN: 978-964-8090-85-7

جلد چهارم

ISBN: 978-964-8090-86-4

جلد پنجم

ISBN: 978-964-8090-87-1

جلد ششم

ISBN: 978-964-8090-88-8

جلد هفتم

ISBN: 978-964-8090-89-5

جلد هشتم

۴۷۹ص - (دانشگاه ادیان و مذاهب؛ ۸۵)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

هر جلد مترجم متفاوت دارد.

نمایه.

۱. جعفر بن محمد (علیه السلام)، امام ششم، ۸۳-۱۴۸ق. - سرگذشت نامه. ۲. شیعه

امامیه - دفاعیه و ردیه ها. ۳. اهل سنت - دفاعیه و ردیه ها. الف. نقیب پور،

سیدعلیرضا، مترجم. ب. دانشگاه ادیان و مذاهب. ج. عنوان.

۲۹۷/۹۵۵۳

۸۰۴۱ الف ۹ ح / ۴۵ BP

۱۳۹۰

۲۳۶۳۱۳۸

کتابخانه ملی ایران



الاصحاح

با مقدمه علامه سید جعفر مرتضیٰ عاملی

ترجمه سید علی رضا نقیب پور

کاری از حلقه ترجمه مرآت





اشارات
دانشگاه ادیان و مذاهب

۸۵

امام صادق علیه السلام و مذاهب اهل سنت (جلد دوم)

- مؤلف: اسد حیدر
- مترجم: سیدعلیرضا نقیب پور
- سروراستار: احمد شہدادی
- ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
- نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۰
- چاپ: نگارش
- شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- قیمت دوره ۸ جلدی: ۶۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۹۰-۸۳-۳
- حق چاپ و نشر محفوظ است.

• مراکز پخش:

تهران، خ حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه بامشاد، شماره ۴۰۹،
پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی) تلفن: ۵ - ۸۸۹۴۰۳۰۳ (۰۲۱)
قم، پردیسان، روبه روی مسجد امام صادق (ع)، دانشگاه ادیان و مذاهب.
تلفن: ۱۳ - ۲۸۰۲۶۱۰ (۰۲۵۱)، نمابر: ۲۸۰۳۱۷۱ (۰۲۵۱)

www.urdu.ac.ir press@urdu.ac.ir www.adyan-eshop.ir

فهرست مطالب

۱۹		عصر امام صادق علیه السلام و مشکلات آن
۲۲		مشکل خراج
۲۴		روش مالیات بگیران
۲۷		موالی و انقلاب
۲۸		موالی و مسئولیت های دولتی
۳۰		اسباب سقوط حکومت
۳۵		پندها و عبرت ها
۳۸		برپایی حکومت عباسی
۴۳		مواضع سیاسی و اجتماعی امام صادق علیه السلام
۴۷		موضع امام در برابر دعوت «خلال» برای بیعت
۴۸		پیش بینی امام درباره پیروزی بنی عباس
۵۰		دیدگاه امام درباره حرکت های فکری
۵۵		شاگردان و راویان حدیث امام علیه السلام
۵۷		راهنمایی مردم
۶۱		تشویق امام به تجارت و طلب رزق
۶۳		دعوت به کار
۶۸		دعوت به الفت و برادری اسلامی

سیره امام در برابر ظلم و ظالمان	۷۱
عزت نفس	۷۶
نیروی اراده	۷۹
نامه های امام	۸۰
نامه به عبدالله نجاشی	۸۱
نامه امام درباره صفات الهی	۸۳
نامه به اصحاب	۸۴
حکمت ها و توصیه ها	۸۵
توصیه به حفص بن غیاث	۸۶
توصیه به سفیان ثوری	۸۷
توصیه به عبدالله بن جندب	۸۹
سخنان جامع	۹۱
امویان و حدیث اهل بیت	۹۹
شاگردان و راویان احادیث امام صادق علیه السلام	۱۰۶
۱. ابراهیم بن سعد	۱۰۶
۲. ابراهیم بن زیاد	۱۰۶
۳. ابراهیم بن محمد	۱۰۶
۴. ابراهیم بن طهمان	۱۰۶
۵. ابراهیم بن علی	۱۰۷
۶. ابراهیم بن مهاجر ازدی	۱۰۷
۷. ابراهیم بن محمد	۱۰۷
۸. بسام بن عبدالله	۱۰۷
۹. بشار بن قیراط نیشابوری	۱۰۸
۱۰. بشار بن میمون	۱۰۸
۱۱. تلید بن سلیمان	۱۰۸
۱۲. جراح بن ملیح	۱۰۸

۱۰۹	۱۳. جریر بن عبدالحمید
۱۰۹	۱۴. حبیب بن نعمان
۱۰۹	۱۵. حبیب بن یسار
۱۱۰	۱۶. حسن بن عیاش
۱۱۰	۱۷. حکم بن عتبہ
۱۱۰	۱۸. حارث
۱۱۱	۱۹. حارث
۱۱۱	۲۰. حمید بن قیس
۱۱۱	۲۱. حماد بن عیسی
۱۱۱	۲۲. حارث بن عمران اسدی
۱۱۲	۲۳. حاتم بن اسماعیل
۱۱۲	۲۴. داود بن زبیر قان
۱۱۲	۲۵. ربیع بن حبیب
۱۱۲	۲۶. رحیل
۱۱۳	۲۷. رقبه
۱۱۳	۲۸. رکن بن ربیع
۱۱۳	۲۹. زکریا بن اسحاق
۱۱۳	۳۰. زیاد بن سعد
۱۱۴	۳۱. زید بن عطاء
۱۱۴	۳۲. زهیر بن محمد تمیمی
۱۱۴	۳۳. زید بن حسن
۱۱۴	۳۴. سعید بن سالم قدام
۱۱۴	۳۵. سعید بن عبدالجبار
۱۱۵	۳۶. سعید بن عبدالرحمن
۱۱۵	۳۷. سلمة بن کمیل
۱۱۵	۳۸. سلیمان بن مهران اعمش

۳۹. سلیمان ۱۱۶
۴۰. سفیان ثوری ۱۱۶
۴۱. سفیان بن عیینہ ۱۱۶
۴۲. سعید بن عبدالرحمن ۱۱۷
۴۳. سنان بن ہرون ۱۱۷
۴۴. سعید بن طریف ۱۱۷
۴۵. سعید بن ابی خثیم ۱۱۷
۴۶. سعید بن حسان ۱۱۸
۴۷. سعید بن سالم ۱۱۸
۴۸. سعید بن مسلمہ ۱۱۸
۴۹. سالم بن عبدالواحد ۱۱۸
۵۰. شعبۃ بن حجاج ۱۱۹
۵۱. شعیب بن خالد ۱۱۹
۵۲. ضحاک بن مخلد ۱۱۹
۵۳. طلحہ بن زید ۱۲۰
۵۴. عاصم بن عمر ۱۲۰
۵۵. عاصم بن حمید ۱۲۰
۵۶. عاصم بن سلیمان بصری ۱۲۱
۵۷. عامر بن سمط ۱۲۱
۵۸. عتبۃ بن عبداللہ ۱۲۱
۵۹. عثمان بن فرقہ ۱۲۱
۶۰. عثمان بن عبدالرحمن ۱۲۱
۶۱. عثمان بن مطر ۱۲۲
۶۲. عطاء بن مسلم ۱۲۲
۶۳. علی بن حمزہ ۱۲۲
۶۴. علی بن صالح ۱۲۲

۱۲۳	۶۵. عوام بن حوشب
۱۲۳	۶۶. عیسی بن عمر
۱۲۳	۶۷. عبدالجبار
۱۲۳	۶۸. عبدالعزيز
۱۲۴	۶۹. عبدالعزيز
۱۲۴	۷۰. عبدالعزيز
۱۲۴	۷۱. عبدالعزيز
۱۲۵	۷۲. عبد الوهاب
۱۲۵	۷۳. عبدالملک بن جریح
۱۲۵	۷۴. عبدالله بن رجاء
۱۲۵	۷۵. عبدالله بن جعفر
۱۲۵	۷۶. عبدالله بن جعفر
۱۲۶	۷۷. عبدالله بن زبیر
۱۲۶	۷۸. عبدالله بن دکین
۱۲۶	۷۹. عبدالله بن میمون
۱۲۶	۸۰. عبیدالله بن عمر
۱۲۷	۸۱. علی بن هاشم
۱۲۷	۸۲. علی بن عبدالاعلی
۱۲۷	۸۳. عمرو بن خالد
۱۲۸	۸۴. عمرو بن هارون
۱۲۸	۸۵. عمر بن قیس
۱۲۸	۸۶. عمرو بن دینار
۱۲۸	۸۷. فضیل بن عیاض
۱۲۹	۸۸. فضیل بن مرزوق کوفی
۱۲۹	۹۸. فلیح بن سلیمان
۱۲۹	۹۰. قاسم بن معن

۹۱. قاسم بن عبداللہ ۱۲۹
۹۲. محمد بن اسماعیل ۱۳۰
۹۳. محمد بن اسحاق ۱۳۰
۹۴. محمد بن قلیح ۱۳۰
۹۵. محمد بن حسن ۱۳۰
۹۶. محمد بن راشد ۱۳۱
۹۷. محمد بن مجیب ۱۳۲
۹۸. محمد بن ثابت ۱۳۲
۹۹. محمد بن جعفر ۱۳۲
۱۰۰. معلى بن ہلال ۱۳۲
۱۰۱. معمر بن راشد ۱۳۲
۱۰۲. معمر بن یحییٰ ۱۳۳
۱۰۳. منصور بن معتمر ۱۳۳
۱۰۴. منصور بن معتمر ۱۳۳
۱۰۵. منہال بن عمر ۱۳۳
۱۰۶. میسرۃ بن حبیب ۱۳۳
۱۰۷. مالک بن انس ۱۳۴
۱۰۸. کلث بن ابراہیم ۱۳۴
۱۰۹. مسعود بن سعد ۱۳۴
۱۱۰. مسلم بن خالد ۱۳۴
۱۱۱. مصعب بن سلام ۱۳۵
۱۱۲. معاویۃ بن صالح ۱۳۵
۱۱۳. معاویۃ بن عمار ۱۳۵
۱۱۴. معروف بن خربوذ ۱۳۵
۱۱۵. مفضل ۱۳۶
۱۱۶. نعمان بن ثابت ۱۳۶

۱۳۶	۱۱۶. نوح بن دُرّاج
۱۳۶	۱۱۷. هارون بن سعد عجلي
۱۳۷	۱۱۸. هارون بن موسى
۱۳۷	۱۱۹. هلال بن ابی حميد
۱۳۷	۱۲۰. وهيب بن خالد
۱۳۷	۱۲۱. يحيى بن سعيد
۱۳۸	۱۲۲. يحيى بن قيس
۱۳۸	۱۲۳. يحيى بن سليم
۱۳۸	۱۲۴. يعلى بن حرث
۱۳۸	راويان
۱۴۱	«ثقات» مشهور
۱۴۳	جابر بن حيان
۱۴۷	فرقه ها
۱۵۱	امام صادق عليه السلام در محضر پدرش امام باقر عليه السلام
۱۵۳	مقدمه
۱۵۴	امام باقر عليه السلام
۱۵۴	كنيه و لقب
۱۵۷	سخن دانشمندان درباره امام باقر عليه السلام
۱۶۴	برخی شاگردان و راويان حديث امام باقر عليه السلام
۱۶۴	عمر بن دينار
۱۶۴	عبد الرحمن
۱۶۴	عبد الملك
۱۶۴	قرة بن خالد
۱۶۵	محمد بن منكدر
۱۶۵	يحيى بن كثير

١٦٥	زہری
١٦٥	ربیعۃ الرأي
١٦٦	اعمش
١٦٦	عبدالله بن ابی بکر
١٦٦	زید بن علی
١٦٧	موسی بن سالم
١٦٧	موسی الحنطاط
١٦٧	قاسم بن فضل
١٦٨	قاسم بن محمد
١٦٨	محمد بن سواقہ
١٦٩	حجاج
١٦٩	معروف
١٧٠	ابان بن تغلب
١٧١	برید عجل
١٧٢	بکیر بن اعین
١٧٢	ابو حمزہ ثمالی
١٧٢	جابر جعفی
١٧٤	محمد بن مسلم
١٧٤	حمران بن اعین
١٧٤	زرارہ
١٧٩	عبدالملک بن اعین
١٨٠	مکتب علمی امام باقر علیہ السلام
١٨٣	حکمت ہا
١٨٤	نصایح امام علی علیہ السلام بہ عمر بن عبدالعزیز
١٨٧	تہذیب السنن

۱۸۹	بخشی از سخنان حکیمانه آن امام
۱۹۱	امام باقر علیه السلام و عبدالملک
۱۹۵	امام صادق علیه السلام در عصر منصور
۱۹۷	مقدمه
۱۹۸	تلاش منصور برای کشتن امام علیه السلام
۲۱۰	امام صادق علیه السلام و کارگزاران منصور
۲۱۴	سیاست منصور در برابر علویان
۲۱۸	جریان خزانه
۲۲۰	تظاهر منصور به عدالت
۲۲۷	شیعه و اهل بیت
۲۲۹	امام مالک بن انس
۲۳۱	مقدمه
۲۳۲	مالک کیست؟
۲۳۵	ولادت مالک
۲۳۸	مناقب
۲۳۹	عالم مدینه
۲۴۲	امین زمان خود
۲۴۵	رؤیاهایی پیرامون مالک
۲۴۶	مالک در سخن عالمان
۲۴۹	با خلفا و حاکمان
۲۵۱	با منصور
۲۵۵	ارتباط نزدیک مالک و منصور
۲۶۲	استادان مالک
۲۶۳	این هر رمز
۲۶۴	نافع

۲۶۴	زهری
۲۶۵	نامه امام زین العابدین علیه السلام به زهری
۲۶۸	ابوزناد
۲۶۸	ربیعة الرأي
۲۶۹	شاگردان مالک
۲۷۰	ابن وهب
۲۷۱	ابن قاسم
۲۷۱	اشهب
۲۷۱	عبدالله بن حکم
۲۷۲	ابن فرات
۲۷۲	لیثی
۲۷۳	ابن الماجشون
۲۷۴	کتاب های مذهب مالکی
۲۷۴	المدونة
۲۷۶	الواضحة
۲۷۶	العتیبة
۲۷۷	الموازنة
۲۸۱	منابع فقه مالکی
۲۸۴	عمل اهل مدینه
۲۸۶	مصالح مرسله
۲۸۷	استحسان
۲۸۹	قیاس
۲۹۱	رأی
۲۹۴	امام صادق علیه السلام و نفی قیاس
۲۹۵	نامه امام صادق علیه السلام درباره قیاس
۲۹۸	کتاب

۳۰۳	خراج در زمان مالک
۳۰۶	نامه مالک
۳۱۱	تدوین علم
۳۱۳	نخستین تدوینگر علم
۳۱۸	شیعه و تدوین
۳۱۹	اهل بیت علیهم السلام اولین تدوین کنندگان علوم
۳۲۰	عهدنامه امام علی با مالک اشتر
۳۲۲	رسالة حقوق امام زین العابدین علیه السلام
۳۲۳	مسند و تألیف فقهی زید بن علی
۳۲۴	عصر امام باقر علیه السلام
۳۲۷	عصر امام صادق علیه السلام
۳۲۹	شیعه و حرکت تدوین
۳۳۰	موطأ مالک
۳۳۳	صحیح بخاری
۳۳۵	صحیح مسلم
۳۳۶	صحیح ترمذی
۳۳۷	صحیح ابی داود
۳۳۸	صحیح نسایی
۳۳۹	صحیح ابن ماجه
۳۳۹	نیم نگاهی به مطالب گذشته
۳۴۲	کتاب های چهارگانه
۳۴۷	مسئله برتری صحابه یا «تفضیل»
۳۴۹	مالک و مسئله برتری
۳۵۱	اختلاف در برتری
۳۵۴	عباسیان و مسئله «برتری»

۳۵۷	افزایش اختلاف در مسئله برتری
۳۶۱	فضیلت و برتری علی علیه السلام
۳۷۲	سخنان صحابه درباره امام علی علیه السلام
۳۸۲	خلاصه بحث
۳۸۵	شیعه و صحابه
۳۸۷	مقدمه
۳۸۹	شیعه و صحابه
۳۹۱	مسئله صحابه
۴۰۵	صحابی کیست؟
۴۰۷	دوستی شیعه با صحابه
۴۰۹	صحابه در نگاه کتاب و سنت
۴۱۲	قدامة بن مضعون
۴۱۴	سیاست عمر در قبال صحابه
۴۱۶	روایت صحابی
۴۱۹	حدیث اهل صفة
۴۲۰	حدیث ابوهریره
۴۲۴	احادیث همسران پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۲۶	تهمت توهین به صحابه
۴۳۱	نتیجه نهایی
۴۳۵	تأمل پیش از اظهار نظر
۴۴۲	نمایه ها
۴۴۳	نمایه آیات
۴۴۵	نمایه اعلام
۴۷۳	نمایه کتاب ها

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش از این، از پیدایش مذاهب اسلامی، عوامل انتشار آن و حوادث و تحولات مربوط به آن سخن رانیدیم. همچنین به گوشه‌هایی از زندگانی امام صادق علیه السلام، مشکلات آن زمان و نظام فکری آن حضرت اشاره کردیم و از بعضی دانش‌آموختگان و راویان احادیث ایشان نام بردیم.

در این بخش، به خواست خدا - به کاوش در حیات امام صادق علیه السلام و نظام فکری ایشان و بعضی از راویان احادیث حضرت می‌پردازیم. اما ابتدا به حوادث عصر ایشان اشاره‌ای می‌کنیم. عصری که آشفتگی و ناآرامی در همه کشورهای اسلامی گسترده بود و ترس همه جا را فرا گرفته بود. نه کودک در گهواره آرامش داشت، نه کهنسال در خانه‌اش. زمانی که دست حاکمان و مأمورانشان در بد رفتاری با مردم بازتر شده بود، تا جایی که انفجار یک انقلاب خونین که به سرنگونی حکومت بینجامد، تنها راه باقی‌مانده بود.

مهم‌ترین عامل انقلاب علیه امویان، طرفداری از آل محمد صلی الله علیه و آله و خون‌خواهی برای آن‌ها بود، چرا که امویان حرمت رسول خدا را هیچ رعایت نکردند و خون اهل بیتش را ریختند و به همین جهت شعارهای انقلابیون بر روی شخصی که مورد رضایت خاندان اهل بیت باشد متمرکز بود. از طرفی امام صادق بزرگ اهل بیت و زعیم خاندان هاشمی در آن عصر بود. امت به او دل بسته بود و او را مظهر آرمان‌های خود می‌دانست. او دارای شخصیتی بود که به لحاظ شایستگی و عظمت به بالاترین

مرحله کمال و فضیلت رسیده بود. مرتبه‌ای که بر همگان روشن بود و هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه نداشت.

اینجاست که باید پرسید: آیا امام صادق علیه السلام به دور از آن معرکه سیاسی بود و در فعالیت‌هایی که بر محور دادخواهی برای آل محمد صلی الله علیه و آله برپا بود هیچ مشارکتی نداشت؟ آیا این خبر صحت دارد که طبق نقل بعضی نویسندگان (البته بدون ارائه هیچ سندی)، در روزی که خاندان هاشمی در ابوا جمع شده بودند تا با هم مذاکره و با مردی از خاندان رسول خدا بیعت کنند تا مسئولیت نهضت را بر دوش بگیرد، امام صادق، عبدالله بن حسن را به نزد خود خواند و دست بیعت به سوی او دراز کرد تا با او بیعت کند، زیرا از فرزندش محمد نفس زکیه بزرگ‌تر بود؟

پاسخ به این سؤالات وقتی روشن می‌شود که عوامل انقلاب را بررسی کنیم و انگیزه‌ها و گرایش‌های انقلابیون و اختلاف دیدگاه‌ها و نگرش‌های آن‌ها را مطالعه نماییم. این جریان وقتی برایمان روشن می‌شود که به خط مشی امام صادق در آن فضای فتنه‌آلود دست یابیم. به این دلیل، امام درخواست بزرگان انقلاب را برای بیعت نمی‌پذیرد، زیرا آن‌ها را از مردان خود نمی‌داند و آن زمان را نیز زمان خود نمی‌بیند. از این رو، خود و اهل بیتش را در جریانی مخاطره‌آمیز و بی‌فایده و نتیجه نمی‌اندازد. جریانی که برای جامعه خطر آفرین است و برای اهل بیتش سرانجام ناخوشایندی را رقم می‌زند، چراکه امام از پایان داستان و سرانجام کار آگاه است و از نزدیک به حوادث نگاهی حکیمانه و پربصیرت دارد و همچون سیاستمداری کارگشته به عاقبت کار می‌نگرد و در بسیاری از مواقع، از حقایق آن اوضاع و نیت و قصد رهبران جریان که در پس پرده دعوت به نام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت خبر می‌دهد.

آن حضرت عموزادگانش را از شتاب‌زدگی در این کار نهی می‌کند و آن‌ها را تا فرارسیدن فرصت مناسب، از هر گونه حرکت انقلابی باز می‌دارد، زیرا قیام برای چیزی که هنوز پایه‌هایش محکم نشده جز خرابی آن سودی ندارد.

عصر امام صادق علیه السلام و مشکلات آن

عصر امام صادق علیه السلام از اواخر خلافت عبدالملک بن مروان تا اواسط خلافت منصور دوانیقی، یعنی از سال ۸۳ ق تا سال ۱۴۸ ق، ادامه داشت. آن حضرت بخش قابل توجهی از عصر اموی را درک کرد و با بسیاری از فرمانروایان آن معاصر و شاهد حکومت ظالمانه آنها ایشان بود. امام بخش نخست زندگی خود را تا یازده سالگی در کنار پدر بزرگ خود امام زین العابدین گذراند و تا ۳۲ سالگی در محضر پدر، امام محمد باقر، بود. امام از تعالیم آن دو بزرگوار استفاده کرد، کمال خویش را افزون ساخت و مراحل رشد و تربیت دینی خود را گذراند و از آن مدرسه جامع و کامل فارغ التحصیل شد.

پس از رحلت پدر در سال ۱۱۴ ق، آن حضرت رهبری و زعامت امت را بر عهده گرفت و با نهضت علمی در مدینه، مکه و کوفه و دیگر مناطق اسلامی مکتبش نشاط بیشتری یافت. این همان دوره‌ای است که می‌خواهیم پیرامون آن بحث و بررسی داشته باشیم. دوره‌ای که به زندگی امام صادق مربوط می‌شود، دوره ناآرامی‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها در سراسر مناطق اسلامی و دوره جنگ و ستیزها میان رجال حکومت است. این دوره با جنبش‌هایی روبه‌رو شد که نظام اموی را تهدید نمود و کشورهای اسلامی را یکپارچه علیه آنها بسیج کرد. نظام اموی هم بدون توجه به حل مشکلات مردم بیشتر به فکر مصالح خود بود.

تغیر و نارضایتی از عملکرد سیاسی و اقتصادی، همه طبقات را فرا گرفت. اوضاع حکومت به شکلی بود که لازم بود برای انبوه معضلاتی که همه طبقات را علیه حکومت یکپارچه کرده بود چاره‌ای بیندیشد، چراکه شیوه حکومتی حکام چنان با برنامه اسلام‌ناسازگار بود که به هیچ وجه سکوت را برنمی‌تابید. حادثه‌ها از پس هم می‌آمدند و کار را مشکل‌تر می‌ساختند. هر وقت که یکی حکومت را به دست می‌گرفت، کار بدتر می‌شد، اعتراضات بالا می‌گرفت و

عملکردی نشان می‌داد که نارضایتی و تنفر را بیش از گذشته در مردم ایجاد می‌کرد.

وضعیت اقتصادی از عوامل مهم در نارضایتی عمومی و مخالفت با حکومت محسوب می‌شد. چراکه مالیات‌ها افزایش یافته بود و جمع‌آوری آن به شکل نامناسبی انجام می‌شد و در تعیین اندازه مالیات اجحاف و ظلم صورت می‌گرفت، چنان‌که در منطقه فارس اتفاق افتاد. داستان از این قرار بود که مأموران حکومت اموی مقدار میوه‌ها را بر ضرر صاحبان تخمین می‌زدند، سپس میوه را کمتر از قیمت متعارف مردم قیمت‌گذاری می‌کردند و میوه‌ها را به همان قیمتی که ابتدا تعیین کرده بودند می‌گرفتند.^۱ همچنین از کسانی که بر آن‌ها جزیه واجب نبود، جزیه می‌گرفتند. این همان کاری بود که با اهل مصر کردند. عبدالعزیز بن مروان دستور داد که کشیش‌ها سرشماری شوند و از آن‌ها جزیه بگیرند. این اولین باری بود که از کشیش‌ها جزیه گرفته می‌شد.

اموی‌ها مالیات‌های جدیدی نیز وضع می‌کردند. عوارض بر صنایع و حرفه‌ها یا عوارض بر کسانی که ازدواج می‌کردند یا درخواستی را ارائه می‌نمودند، از آن جمله بود. امویان مالیات‌های دوره ساسانی را که معروف به هدایای نوروز بود برگرداندند. معاویه اولین کسی بود که این کار را کرد و به اهل سواد دستور داد که در نوروز و مهرگان هدیه بیاورند. آنان هم اطاعت کردند و مبلغ سیزده میلیون درهم جمع‌آوری شد.^۲

ارباب هرات که خراسان نام داشت، به اسد بن عبدالله قسری که مأمور هشام در سال ۱۱۹ ق بود، هدایای مهرگان را تقدیم کرد که ارزشش یک میلیون بود.^۳ طبری

۱. العصر العباسی الاول، استاد عبد العزیز دوری.

۲. تاریخ الوزراء، جهشیاری، ص ۱۵.

۳. الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۱۶.

می‌گوید: حاکم هرات همراه ارباب آنجا در سال ۱۲۰ ق هدایایی تقدیم نمود که همراه آن دو شمش، یکی از طلا و دیگری از نقره، ظرف‌هایی از طلا و نقره، ورق‌هایی از طلا و نقره و دیباج هروی و قوهی و مروی بود.^۱

عبدالملک بن مروان عامل خود را در جزیره مأمور کرد که همه مردم را سرشماری کند و به عنوان کارگران خود به حساب آورد. هرچه را یک کارگر در کل سال به دست می‌آورد حساب کند، مخارج خوراک و پوشاک را از آن کم کند و روزهای اعیاد را هم کسر نماید. مأمور چنین کرد و برای هر کس در سال چهار دینار محاسبه نمود و همه را مجبور به پرداخت آن کرد.^۲

عامل حکومت در یمن، محمد بن یوسف، برادر حجاج، مرتکب انواع فسق و ظلم شد. وی املاک و دارایی مردم را مصادره می‌کرد و به جز مالیاتی که اسلام واجب کرده بود، مالیات دیگری را هم خودش معین می‌نمود و از مردم می‌گرفت.

اسامه بن زید همراه مالیاتی که جمع‌آوری کرده بود، نزد سلیمان بن عبدالملک رفت. اسامه از طرف او استاندار مصر بود به او گفت: یا امیرالمؤمنین، در حالی نزد تو آمده‌ام که مردم خسته و درمانده شده‌اند. اگر صلاح دانستید بر آن‌ها آسان بگیرید و با آن‌ها مدارا کنید، به آن‌ها تخفیف دهید و به اندازه آبادانی کشورشان و ساماندهی زندگی‌شان از آن‌ها مالیات دریافت کنید. اجازه دهید در سال آینده این تخفیف اجرا شود. سلیمان به او رو کرد و پاسخ داد: مادرت به عزایت بنشیند، تو در و جواهراتشان را بدوش. اگر تمام شد، خونشان را بدوش.^۳

بدین شکل مردم خسته شدند و رفاه از میان رفت. همگی از پرداخت مالیات‌های سرسام‌آور که فقط یک اقلیت بی‌مسئولیت از آن بهره‌مند می‌شدند، ناراضی بودند.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۵، حوادث سال ۱۲۰ ق.

۲. الخراج، ص ۲۷.

۳. السیادة العربية، ص ۲۸.

حاکمان هم هیچ توجهی به آثار این عملکردها به ویرانی کشور می‌انجامید نداشتند.^۱ مأموران که از رغبت حاکمان در جمع آوری اموال باخبر بودند، فرصت را غنیمت شمردند و در جمع آوری مالیات زیاده‌روی کردند و از این راه مالی به جیب زدند. گاهی هم بعضی از خلفای اموی، مالیات‌هایی را که مأموران جمع می‌کردند به خود آن‌ها می‌بخشیدند. به استنادار خراسان مالیات به‌دست آورده را بخشیدند که یک میلیون درهم بود. یزید بن معاویه نیز به والی خراسان، عبدالرحمان بن زیاد، هزار درهم بخشید. البته مقداری از اموال به‌دست آمده از عوارض هم نزد او بود. روزی عبدالرحمان به کاتب خود گفت: من تعجب می‌کنم با این همه مال و دارایی، چگونه خوابم می‌برد! کاتب از او پرسید: مبلغش چقدر است؟ جواب داد: اگر آنچه را دارم به صد سال تقسیم کنم، به هر روز هزار درهم می‌رسد. کاتب به او گفت: خدا به چشمانت خواب خوش عطا کند. از خواب اکنون خود که این مقدار اموال داری تعجب نکن. از وقتی تعجب کن که این اموال از دستت می‌رود و تو می‌خوابی! بعدها همه آن اموال از بین رفت. وی بعضی از آن اموال را با قرض از کف داد، مقداری هم کاهش یافت و مقداری از آن را نیز دزدیدند. کار به جایی کشید که نقره قرآنش را هم فروخت. سوار بر خری کوچک می‌شد و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. روزی به مالک بن دینار برخورد کرد. مالک از او پرسید: با آن همه اموال که درباره آن سخن‌ها می‌گفتی چه کردی؟ عبدالرحمان جواب داد: هر چه جز خدا از بین رفتنی است.^۲

مشکل خراج

زمانی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت، معضل خراج و جزیه و مالیات‌های اضافی را حل نمود. چون تعیین مقدار مالیات‌ها به خود مأموران

۱. تاریخ الوزراء، جهشیاری، ص ۳۲.

۲. همان.

جمع‌آوری مالیات بر می‌گشت، گاهی از خود خراج هم بیشتر می‌شد. او به مأمورش در کوفه نوشت:

اما بعد، مردم کوفه در احکام خدا و سنت خبیثی که ساخته و پرداخته کارگزاران نااهل است، به سختی و رنج افتاده‌اند. حقیقتاً، اساس دین، عدل و احسان است. از این رو، هیچ چیزی برای مهم‌تر از خودت نباشد. پس حتی گناه کوچک را هم بر گردن نگیر. مالیات زمین بایر را از آبادگر زمین بستان، بلکه از او به قدر استطاعت و مصلحتش بگیر تا بتواند زمین را آباد کند. از زمین بی‌حاصل فقط به قدر مأموریت خراج در مهریانی و مدارا با اهل زمین، بستان. مبادا برای مأموران دستمزد بگیرید. هدیه نوروز و مهرگان، قیمت مصحف، مزد فتوحات، اجاره خانه‌ها، مالیات ازدواج و خراج از کسانی که اسلام می‌آورند را نیز نباید بستانی. امر مرا اطاعت کن، چرا که تو را به امری مأمور کردم که خدا مرا بدان مأمور نموده است. از پیش خود در کاری قاطعانه عمل مکن و با من مشورت نما. اگر یکی از فرزندان خواست حج بگزارد، سریع یکصد درهم به او بده تا بتواند با آن به حج رود. والسلام.

اصلاحاتی که عمر آغاز کرده بود با وفاتش پایان یافت، زیرا پس از او یزید بن عبدالملک خلافت را تصاحب کرد و دستور داد همه مالیات‌هایی که عمر لغو کرده بود، از سر گرفته شود. وی به کار گزارانش این چنین نوشت:

اما بعد، عمر مغرور بود. پس آنچه را از آن زمان می‌شناسید و هاکنید و مردم را به شکل اول برگردانید، خواه رونق گرفته باشند و خواه دچار خشکسالی شده باشند، خواه دوست داشته باشند خواه بدشان بیاید، زنده باشند و یا مرده.^۱
بدین شکل بود که فشار بر مردم بیشتر شد و رنج و سختی افزایش یافت. مالیات‌ها بر پشت مردم سنگینی می‌کرد و به ویژه در کشورهای که شکست خورده بودند،

۱. الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۳۹.

۲. الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۳.

مأموران در جمع آوری اموال زیاده روی می کردند و اموال را به دلخواه، صرف مصالح شخصی خود می نمودند. فرمانروایی بر یک منطقه، به وسیله ای برای جمع آوری ثروت تبدیل شده بود.^۱

داستان بلال بن ابی برده به ما نشان می دهد که چه جد و جهدی برای رسیدن به حکومت وجود داشته تا از این راه ثروتی جمع آوری شود، بلال بن ابی برده به دستگاه عمر بن عبدالعزیز نزدیک شده بود. وی همواره به مسجد می رفت، به نماز مشغول می شد و پی در پی نماز می خواند. عمر از او خوشش آمد و به علاء بن ابی بندار گفت: اگر باطن او مانند ظاهرش باشد، حتماً مرد شماره یک عراق خواهد بود. علاء گفت: من خبرش را خواهم آورد. سپس به مسجد رفت و به بلال گفت: موقعیت مرا نزد خلیفه می دانی! اگر من تو را به عنوان حاکم عراق معرفی کنم چه به من می دهی؟ بلال پاسخ داد: حقوق یک سال خود یعنی بیست میلیون به تو می دهم. علاء گفت: این را بنویس. بلال نیز نوشت. علاء برگشت و خبر را به عمر رساند. عمر بن عبدالعزیز به کارگزارش در کوفه نوشت: بلال ما را فریب داد. او را آزودیم و یافتیم که خبیث است. والسلام.^۲

در این ماجرا، بلال حاضر است بیست میلیون برای رسیدن به زمامداری عراق پرداخت کند که طبیعتاً باید چند برابرش را کمتر از یک سال بدست آورد. البته منش حاکمان و حرص و طمع مالیات بگیران چنین روشی را می طلبد.

روش مالیات بگیران

اخذ مالیات در عراق بر عهده دهقان ها - رؤسای قبایل - بود که روشی ناپسند در این کار داشتند. در خراسان مالیات بر حسب مساحت زمین وضع نمی شد، چراکه در این

۱. السیادة العربية، ص ۳۰.

۲. الکامل، مبرز، ج ۱، ص ۱۵۸، ط ۱.

صورت بیشتر مالیات را باید خود دهقان‌ها پرداخت می‌کردند. مالیات به تعداد افراد تقسیم می‌شد. امویان، بر کسانی که اسلام می‌آوردند نیز مالیات وضع کرده بودند. این باعث تأخیر در پیشروی اسلام شد، چراکه مالیات یعنی جزیه و خراج را فقط از غیرمسلمانان می‌گرفتند و ذمی اگر اسلام می‌آورد، از هر دو معاف می‌شد.

وقتی بسیاری از اهل ذمه از روی عقیده و یا برای خلاصی از مالیات‌ها اسلام آوردند، بودجه حکومت کاهش یافت. امویان جزیه و خراج را از کسانی که مسلمان می‌شدند می‌گرفتند و به همین خاطر انتشار اسلام متوقف شد، زیرا با مصالح مادی حکومت منافات داشت.

اهل کتاب و آیین‌ها و دیانات، روح تسامح را یافته بودند. هر کس که انگیزه‌هایی ایمانی در درونش قوت می‌گرفت، در احکام اسلام روح تازه‌ای می‌یافت و توحید واقعی را در شریعت محمدی پیدا می‌کرد. هر کس هم که برای فرار از پرداخت حقوق مالی که به دنبال فتوحات اسلامی می‌آمد اسلام می‌آورد، پس از مدتی می‌فهمید که آنچه به عنوان پوشش و ماحمل برای خود برگزیده بود به اعماق وجودش راه یافته و در رفتار انسان‌های با ایمان و مخلص و سربازان دعوت به سوی خدا، انگیزه‌های خالصانه‌ای برای ایمان مشاهده می‌کرد.

اما پس از مدتی، مأموران حکومت به مالیات بگیران تبدیل شدند و روش آن دعوت‌گران نخست فقط در بعضی از رفتارهای سطحی دیده می‌شد، چراکه حاکمان به دنیا رو آوردند و از اسلام جز اسمی نداشتند.

اسفناک‌تر آن است که کسانی که تظاهر به دین می‌کردند و شخصیت اجتماعی‌شان بر اساس رابطه نزدیک آن‌ها با دین و فعالیت در جهت امور شرعی شکل یافته بود، از حاکمان دنیاپرست پیروی می‌کردند. ناگفته نماند که لغو آن مالیات‌ها نه ضرر به مصلحت حکومت می‌زد و نه در بودجه خللی وارد می‌کرد و تنها مشکلی که این بود که با حرص و طمع حاکمان و زیاده‌خواهی مالیات بگیران و مصلحت‌رؤسای قبایل، ناسازگار بود.

بر خوردهای خشنی که مأموران حکومت انجام می دادند، بر خشم و ناراضایتی مخالفان افزود و دل ها را بر ضد امویان سرشار کینه و نفرت نمود. روش زمامداری آن ها برگرفته از روش پادشاهان بود که ناراضایتی مردم برایشان بی اهمیت بود و شکایت مظلومان گوش شنوایی نداشت. برای مسلمانان دشوار بود که گروهی بر آن ها حکومت کنند که آشکارا ظلم و ستم می کنند و با احکام خدا مخالفت می ورزند. کم کم سنت پیامبر از میان رفت و آموزه های قرآن کنار گذاشته شد و این وضعیت، روش و رویه ثابت حکومت شد.

فرهنگیان جامعه از این اوضاع اسفبار رنج می کشیدند و از ستم و ظلم حکومت و خونریزی و غضب اموال مردم و هتک حرمت ها به ستوه آمده بودند. به همین سبب، از همان زمان نخستین حکومت، اصلاح طلبان و اصحاب خوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مخالفت پرداختند و مسلمانان از روش و رفتار ظالمانه امویان اظهار نفرت کردند. هر چه از عمر حکومت می گذشت، ناراضایتی و اظهار نفرت مردم بیشتر می شد. به همین دلیل، حکومت اموی از همان ابتدا درگیر انقلاب و شورش بود.

انقلاب امام حسین (علیه السلام) نقطه آغازی در هوشیاری و آگاهی مردم علیه امویان بود. فریادی که پژواک آن کاخ ستمگران را به لرزه درآورد. انقلاب مدینه و فاجعه حرّه در سال ۶۳ق، اولین طلّیه از آن انقلاب های اسلامی بود که علیه جنایات یزید شکل گرفت. انقلاب مدینه، خیزشی خونین بود که در پایان به غلبه لشکر اموی انجامید. لشکر یزید که برای سرکوبی این انقلاب سازمان یافته بود، اقدام به جنایات و خونریزی ها و اعمال وحشیانه ای کرد که همه مورخان در محکوم نمودن آن متفق القول اند. یزید سه روز به سربازان اجازه داد که مردم مدینه را بکشند و اموالشان را غارت کنند. هشتاد صحابی رسول خدا کشته شدند و از بقیه مردم بیعت گرفته شد؛ بیعت بندگی و بردگی.^۱

۱. البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۲؛ الدولة الامامية، خربوطلی، ص ۲۰۵.

هفتصد نفر از حافظان قرآن، هزار و هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و ده هزار نفر از مردم عادی به جز کودکان و زنان، به خاک و خون کشیده شدند.

امویان در این سه روز، علاوه بر دزدی و غارت و خونریزی، به هزار دختر باکره تجاوز کردند.^۱ بعدها در مدینه اگر مردی می خواست دخترش را به ازدواج کسی در آورد، بکارش را تضمین نمی کرد و می گفت شاید در فاجعه مرّه بکارش از بین رفته باشد.^۲

پس از این واقعه، در کشورهای عربی، انقلاب های دیگری در پی پدید آمد و نهضت اعتراضی به بدرفتاری حاکمان و زورگویی به مردم و بی توجهی به سرنوشت جامعه شدت گرفت و در عراق، حجاز، اردن، مصر و جاهای دیگر انقلاب هایی پدید آمد.

موالی و انقلاب

بعد از ارائه فهرستی از جنایات و سوء رفتار حکومت بنی امیه، می توانیم دیدگاه کسانی را نقد کنیم که معتقدند «تنها عامل فروپاشی حکومت اموی موالی بودند». آنان برای ادعای خود ادله ای ذکر کرده اند:

حکومت اموی، حکومتی عربی بود و موالی هیچ جایگاهی در حکومت نداشتند. موالی از جامعه عربی که در قالب حکومت اموی سازمان یافته بود کینه داشتند. در حقیقت موالی می خواستند عظمت دوران ساسانی را برگردانند و در واقع نبرد میان موالی و بنی امیه، جنگ نژادی بود. اگر هم از نهضت هاشمیان حمایت می کردند، به خاطر طمعشان در بازگرداندن آن عظمت سپری شده بود. ادله دیگری نیز وجود دارد که بسیاری از مستشرقان در کتاب هایشان آورده اند.

۱. النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. الآداب السلطانية، ابن الطقطقی، ص ۱۰۷.

ما منکر اثر موالی در نهضت مبارزه با امویان نیستیم، زیرا در خراسان نیروها تکامل یافت، قیام برپا شد و ابومسلم خراسانی مطرح گشت. اما نمی‌پذیریم که همه عوامل منحصر در موالی است، چراکه معنای این سخن این است که منکر آگاهی و هوشیاری امت اسلامی بشویم که از نزدیک با جریان‌های مواجهه بود که هرگز سکوت و تسلیم را بر نمی‌تابید. پیش از این، برخی از آن جریان‌ها را یادآور شدیم.

از طرف دیگر، بیشتر رهبران انقلاب‌هایی که در ایران شکل می‌گرفت، عرب بودند. سلیمان بن کثیر خزاعی، قحطبه بن شیب طایبی، ابوداود شیبانی و دیگر رؤسای قبائل عرب در خراسان از آن جمله‌اند. آنان از جنگجویان دوران نخست فتوحات نزاریه و بمانیه بودند. بزرگان نهضت مانند نصر بن صبیح تمیمی، عبدالرحمان بن سلم و جهم بن عطیه و دیگران نیز عرب بودند و ایرانی در میان آنان نبود. نقبا نیز همه از عرب و از مشهورترین قبائل آن بودند. پنج نفر آنان از «خزاعه»، سه نفر از «تمیم»، بعضی از «ربیع» و بقیه هم از دیگر قبائل عربی بودند.

موالی و مسئولیت‌های دولتی

این ادعا که امویان با دور نگه داشتن موالی از مسئولیت‌های دولتی، حقد و کینه را در دل‌های آن‌ها کاشتند نیز صحیح نیست، چراکه می‌بینیم موالی مهم‌ترین مسئولیت‌ها را در عصر اموی بر عهده داشتند. ریاست دیوان، جمع مالیات، نگهداری از اسرار رهبری ارتش و زمامداری بعضی از مناطق از آن جمله است. اکنون به عنوان مثال به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

سرجون بن منصور، که از موالی معاویه بود، ریاست دیوان نامه‌ها و خراج معاویه و فرزندش یزید و مروان حکم را بر عهده داشت. عبدالرحمان بن دراج متولی نامه‌ها در زمان معاویه بود و برادرش نیز در همان زمان مسئول خراج عراق بود. مرداس، از موالی زیاد بن ابیه، رئیس دیوان نامه‌ها در زمان زیاد بود و زاذانفروخ، یکی دیگر از

موالی او، مسئولیت خراج عراق را بر عهده داشت. ابو زعیزه، از موالی عبدالملک، مسئول دیوان نامه‌ها در عصر او نیز بود. امانتدار سرّ او نیز عمر بن احارث بود که از موالی بنی عامر محسوب می‌شد. جناح، از موالی عبدالملک، دیوان خاتم را سرپرستی می‌کرد. ابوالعلا یزید بن ابی مسلم، از موالی ثقیف، مسئول نامه‌ها در عصر حجاج بود و مردم را به دستور او می‌کشت و پس از مرگ حجاج، مسئولیت خراج عراق را بر دوش داشت.

سعید صابی مسئول دیوان خاتم در زمان ولید بن عبدالملک بود. کاتب او شعیب عمانی نیز از جمله موالی اوست. لیث بن ابی فروه، از موالی ام حکم، کاتب عمر بن عبدالعزیز بود. خراج عراق هم در دست عبدالله بن ذکوان، از موالی رمله بن بنت شیبه، بود.

محمد بن یزید بنده انصاری، از طرف عمر بن عبدالعزیز، حاکم مصر شد و پس از وفات عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک او را عزل کرد و به جایش یزید بن مسلم، از موالی ثقیف را به مسئولیت گذاشت. سالم، از موالی سعید بن عبدالملک، مسئول دیوان نامه‌های ولید بن زید بود. عبدالحمید بن یحیی، از موالی علا، ریاست دیوان نامه‌های مروان حمار را بر عهده داشت. عثمان بن قیس، از موالی خالد قسری، نیز همانند او بود. طارق بن زیاد، از موالی موسی بن نصیر، از سرداران لشکر محسوب می‌شد. نیزک بن صالح، از موالی عمر بن عبدالعزیز، زمامدار «شاش» بود. اسامه، بنده معاویه، زمامدار مصر شد. طارق بن عمر، بنده عثمان بن عفان، والی ستمگر مدینه بود.

بسیاری از اینان نیز مسئول قوه قانونگذاری بودند. عطار بن یسار (م ۱۲۰ ق) از موالی ام‌المؤمنین میمونه از آن جمله است. سمنان بنده عبدالله بن عمرو بن عاص (م ۱۲۷ ق) مسئول امر قضا در مصر بود. مفتی و شیخ مصر ابورجاء بن حبیب (م ۱۲۸ ق) بود.

امویان علمای موالی را احترام می کردند و یادشان را گرامی می داشتند. سخنگوی حکومت اعلام کرده بود که به جز عطاء بن رباح کسی فتوا ندهد. نافع دیلمی (م ۱۱۷ ق) از موالی عمر را به مصر فرستادند تا به مردم آنجا سنن پیامبر را بیاموزد. فتوا در دمشق بر عهده سلیمان بن ابی موسی (م ۱۱۷ ق) بود که از موالی امویان به شمار می آمد. زید بن اسلم عدوی (م ۱۳۶ ق) حلقه ای در مسجد نبوی داشت. اگر بخواهیم فهرست کامل منصب ها و مسئولیت های موالی در حکومت داشتند، همچون زمامداری و فرماندهی لشکر، قضاوت، امانتداری سر، مسئولیت خراج و جمع آوری اموال و... را ارائه دهیم، سخن به درازا می کشد.

اسباب سقوط حکومت

هرچند تلاش بسیار شد تا این گونه وانمود گردد که سقوط حکومت اموی بر اثر کینه و نفرت موالی بوده است، اما این ادعا از واقعیت فاصله بسیار دارد. بی شک انگیزه این ادعا چیزی جز تبرئه امویان از جنایاتی که انجام داده اند نیست. به علاوه، می خواستند چنین وانمود کنند که مسلمانان حکومت را پذیرفته اند و مخالفتی با آن نداشته اند و سقوط حکومت در پی انگیزه های نژادی بوده است. البته بعید نیست این تلاش از سوی کسانی باشد که هواداری از بنی امیه آن ها را وا داشته است که به این تحلیل ها روی بیاورند. همین گرایش گاه باعث شده که برخی به جعل احادیث بسیار بپردازند و اعمال زشت بنی امیه را در نگاه عوام الناس، توجیه کنند.

به عنوان مثال، ابن اثیر نقل می کند که معاویه بن ابی سفیان به فرزندش یزید گفت: از من حاجتی بخواه که آن را برآورده کنم. یزید جواب داد: خواسته ام این است که مرا از آتش جهنم نجات دهی. زیرا هر سه روز بر امت محمد زمامداری کند، خدا او را از آتش جهنم نجات می دهد. پس از خود، حکومت را به من واگذار.

آنان به این شکل ذهنیت مردم را جهت دادند به رغم همه فسادها و جنایات، وی را

متولی دین و دنیای مردم معرفی کردند و به آن رنگی از قداست دادند، چندان که این طرز تفکر به مأموران و فرماندهان لشکر هم سرایت کرده بود.

مسلم بن عقبه پس از همه آن فجایعی که در مدینه به بار آورد، هنگامی که در مسیر بازگشت اجلاس فرا رسید گفت: پس از شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد، هیچ عملی را مانند کشتار اهل مدینه دوست ندارم و به آن در آخرت امیدوار نیستم.^۱ چهل نفر از پیرمردان موجه نیز نزد ولید شهادت دادند که خداوند خلیفه را عقاب نخواهد کرد. هر که سه روز امر حکومت بر مردم را بر دوش گیرد، از آتش رهیده است. آنان با این احادیث ساختگی تلاش می‌کردند روایاتی را که از پیامبر درباره سختگیری با حاکمان و الزام آنان به رفتار عادلانه رسیده رد کنند، اما هرگز موفق نشدند.

از پیامبر ﷺ به طریق صحیح روایت شده که آن حضرت به جابر بن عبدالله فرمود: خداوند تو را از حکومت سفیهان پناه دهد! جابر پرسید: حکومت سفیهان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: حاکمانی پس از من می‌آیند که به روش و سیره من عمل نمی‌کنند. هر کس دروغ آن‌ها را تصدیق کند و در ستمکاری به آن‌ها کمک رساند، از من نیست و من از او نیستم و هر کس دروغ آن‌ها را تصدیق نکند و به آن‌ها در ستم و ظلم یاری نرساند، از من است و من از اویم و در کنار من به حوض خواهند رسید.^۲ همچنین آن حضرت فرمود: مایه هلاک یا فساد امت من سران و حاکمان کودک منش و سفیه قریش اند.^۳

در حدیث مرفوعی از کعب بن عجره آمده است: در آینده زمامدارانی خواهند بود که دروغ می‌گویند و ظلم می‌کنند. هر که دروغشان را باور کند و در ظلم به آن‌ها

۱. الکامل، ج ۴، ص ۲۶۱.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۵.

کمک نماید، از من نیست و من از او نیستم و روز قیامت در حوض به من نمی‌رسد.^۱ هر کس نیز دروغ آن‌ها را باور نکند و در ستمکاری به آن‌ها کمک نکند، از من است و من از او هستم و روز قیامت در حوض بر من وارد می‌شود. همچنین حضرت رسول فرمود: در آینده حاکمانی بر شما مسلط می‌شوند که چیزهایی آن‌ها را از نماز غافل می‌کند، چندان که نماز را به تأخیر می‌اندازند. پس شما نماز را در وقتش بخوانید.

عوف بن مالک از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می‌کند: می‌خواهید بگویم زمامداری چیست: اولش ملامت، دومش ندامت و سومش عذاب روز قیامت است. مگر کسی که عدالت پیشه کند و چگونه می‌توان با نزدیکان عدالت ورزید.^۲

بشر بن عاصم از پیامبر چنین نقل می‌کند: کسی که مسئولیت کاری از مسلمانان را عهده‌دار شود، او را روز قیامت می‌آورند و بر پل جهنم می‌گذارند. اگر نیکوکار باشد نجات می‌یابد و اگر بدکار باشد پل همراه با او خراب می‌شود و به اندازه هفتاد سال سقوط می‌کند. این حدیث را طبرانی روایت کرده است.^۳

همین حدیث را ابوذر نقل کرده است. عمر بن الخطاب نیز از پیامبر نقل می‌کند: بهترین بندگان خدا از جهت منزلت و مقام نزد خداوند در روز قیامت، پیشوای عادل مهربان است. بدترین بندگان خدا از لحاظ منزلت و مقام نزد خدا در روز قیامت، پیشوای ظالم و جاهل و احمق است. این حدیث را ترمذی^۴ و طبرانی^۵ آورده‌اند. از انس نقل شده که حضرت فرمود: روز قیامت پیشوای ستمکار را می‌آورند و

۱. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۴۳۷، ترجمه محمد بن صالح، شماره ۹۵۷.

۲. «ان شتم انباکم عن الامارة و ما هی: اولها ملامة و ثانيها مذامة و ثالثها عذاب يوم القيامة، الا من عدل و کیف

يعدل مع قريبه.» مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵.

۳. المعجم الكبير، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۲۱۹.

۴. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۱۷.

۵. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۳۵۰.

مردم با او به مخاصمه می‌پردازند تا بر او چیره می‌شوند. پس به او گفته می‌شود: بر گوشه‌ای از جهنم ریاست کن. این روایت را بزاز نقل کرده است.^۱

ابوهریره از پیامبر چنین نقل می‌کند: حتی امیری را که برده تن امارت داشته، روز قیامت با غل و زنجیری می‌آورند که فقط عدل آن را باز می‌کند. این روایت را احمد با رجال صحیح در کتاب خود آورده است.^۲ نیز همین روایت را سعد بن عباد نقل کرده است. اما حدیث در روایت ابوهریره اضافه‌ای دارد: و اگر بدکار باشد، زنجیرش بیشتر می‌شود. این روایت را بزاز^۳ و طبرانی^۴ آورده‌اند.

عمر بن خطاب از پیامبر نقل می‌کند که حضرت فرمود: آیا می‌خواهید بهترین و بدترین حاکمان شما را معرفی کنم! بهترین حاکمان کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها شما را دوست دارند، شما برای آن‌ها دعا می‌کنید و آن‌ها برای شما دعا می‌کنند. بدترین حاکمان نیز کسانی هستند که از آن‌ها نفرت دارید و آن‌ها از شما نفرت دارند، شما آن‌ها را لعن می‌کنید و آن‌ها شما را لعن می‌کنند. این روایت را ترمذی آورده است.

انس بن مالک از پیامبر چنین نقل می‌کند: هر کس که عهده‌دار امری از امور مسلمانان شود و آن‌ها را بفریزد، در جهنم است.^۵

در فضائل معاویه احادیث دروغین و تعبیری انحرافی مطرح کرده‌اند که ساخت اسلام از آن به دور است و مسلمانان نیز به آن معترض بوده‌اند. اما اعتراض چه سودی دارد، زمانی که دهان‌ها را ببندند و احساسات را پایمال کنند و به آزار و تبعید اهل درستی و راستگویی بپردازند. بسیاری از حدیث‌شناسان جعلی بودن این احادیث را

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۷۱، حدیث ۹۰۳۹.

۲. مسند احمد، ج ۳۷، ص ۱۲۰، ح ۲۲۴۵۶.

۳. البحر الزخار، ج ۲۹، ص ۱۹۲، ح ۳۷۴۰.

۴. المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲، ح ۵۳۸۷ و ۵۳۸۸.

۵. «من ولی من امور المسلمین شیئاً فغشهم فهو فی النار.» کز العمال، ج ۵، ص ۷۵۷، ح ۱۴۳۰۰.

اسیر کرد. حبشی‌ها هرچه را همراه اینان بود غارت کردند و سپس همگی را رها نمودند. آنان پابره‌نه در بیابان خشک و سوزان به راه افتادند. تشنگی داشت آن‌ها را از پای درمی‌آورد، چندان که در دست خود ادرار می‌کردند و آن را می‌نوشیدند. سرانجام به عبیدالله بن مروان رسیدند که حال و روزش بدتر از آن‌ها بود و عده‌ای از زنان پابره‌نه و عریان همراهش بودند. از بس که پیاده روی کرده بودند، پاهایشان زخمی شده و از بس که به جای آب ادرار نوشیده بودند، لب‌هایشان چاک چاک شده بود. به منذب که رسیدند، یک ماه توقف کردند. سپس در سیمای باربران به سمت مکه حرکت کردند.^۱

وقتی زنان مروان به اسارت درآمدند و از کنار خانه‌های مروان عبور می‌کردند، صدای گریه و ناله‌شان به آسمان بلند می‌شد. این حقیقتاً از بزرگ‌ترین عبرت‌های تاریخ است.

نقل شده است عامر بن صالح خراسانی، عموی سفاح، هنگامی که مروان جعدی آخرین پادشاه اموی را کشت، وارد خانه مروان شد و بر تخت او نشست و شامش را درخواست کرد. سپس سر مروان را در دامن دخترش گذاشت و شروع به توبیخ او کرد. دختر مروان جواب داد: ای عامر، روزگار مروان را به زمین زد و تو را بر تخت او نشاند تا جایی که شام او را امشب تو خوردی. اگر فکر کنی و اندیشه بورزی حقیقتاً روزگار، خوب تو را پند می‌دهد و بیدار و هوشیار می‌کند. سپس گفت: آه ای پدرم، آه ای امیر مؤمنان، ترس وجود عامر را دربر گرفتی. وقتی سفاح از این جریان باخبر شد، نامه‌ای به عامر نوشت و او را توبیخ کرد.

عبیدالله بن مروان ولی عهد بود که منصور او را دستگیر کرد و در زندان انداخت. روزی منصور او را از زندان بیرون آورد، در حالی که هنوز غل و زنجیر سنگینی به او وصل بود. منصور به او گفت: شنیده‌ام جریان جالبی درباره ملکه سودان داری. بگو

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ العقد الفرید، ابن عبدربه، ج ۵، ص ۱۹۹-۲۰۱.

ببینم. وی پاسخ داد: ای امیر مؤمنان، قسم به خدایی که خلافت را مایه کرامت شما قرار داد، دیگر توان تحمل سنگینی آهن را ندارم. غل و زنجیرم از ادرار زنگ زده و اوقات نماز روی آن آب می‌ریزم. سپس قصه‌اش را تعریف کرد. منصور او را دوباره به زندان برگرداند و تا در زمان هارون الرشید در زندان مُرد.

وقتی عبدالله بن علی وارد دمشق شد، دستور به نبش قبرهای بنی‌امیه داد. قبر معاویه بن ابی سفیان را نبش کردند و در آن چیزی جز نخی از خاکستر پیدا نکردند. قبر عبدالله بن مروان را شکافتند و در آن یک جمجمه یافتند. قبر یزید بن معاویه را باز کردند و در آن هیومی چون خاکستر یافتند. جسد هشام بن عبدالملک را از قبر بیرون کشیدند و با شلاق آن را زدند. سپس آن را به صلیب کشیدند و سوزاندند و خاکسترش را در هوا به باد دادند.^۱ سلیمان بن علی نیز گروهی از بنی‌امیه را در بصره کشت و دستور داد باهایشان را قطع کنند. سپس آنان را در جاده‌رها ساختند تا سگ‌ها آن‌ها را طعمه خود کنند.

بعضی از بنی‌امیه به زندگی مخفیانه روی آوردند. یکی از آن‌ها عمر بن معاویه بن عمر بن سفیان بن عتبه بود. زندگی مخفیانه برای وی بسیار سخت و دشوار شد. روزی پنهانی پیش سلیمان بن علی رفت و کنارش ایستاد و گفت: از همه جا رانده شده‌ام و به تو پناه آورده‌ام. یا مرا می‌کشی که راحت می‌شوم یا سالم رها می‌کنی که در این صورت امنیت پیدا می‌کنم. سلیمان گفت: تو کیستی؟ او خود را معرفی کرد. سلیمان گفت: خوش آمدی. خواسته‌ات چیست؟ گفت: نوامیسم که تو از همه مردم به آن‌ها نزدیک‌تر هستی، به خاطر ترس ما به ترس افتاده‌اند. هر کس هم که بترساند، ترسانده می‌شود. سلیمان جواب داد: خدا جانّت را حفظ نمود و مالت را زیاد کرد. سپس به سفاح نامه‌ای نوشت و برای او امان خواست.^۲

۱. الکامل، ج ۵، ص ۲۰۵.

۲. همان.

برپایی حکومت عباسی

طومار حکومت اموی با قتل مروان جعدی^۱ در هم پیچیده شد. او مروان بن محمد بن مروان بن حکم بود که در سال ۱۲۶ ق رسماً با او بیعت کردند و روز دوشنبه ۱۳ ذی حجه سال ۱۳۲ ق کشته شد. در همان سال، حکومت عباسی تشکیل شد.

مردم در دوره جدید، بعد از آن همه جنگ و ستیز و مشاهده سختی‌ها و قربانی‌ها در راه تحقق این امید، انتظار نتیجه‌ای خوب و مناسب داشتند، یعنی برپا شدن حکومت عدالت که طبق قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکمرانی کند. این آرزویی بود که مسلمانان به جز دوره عمر بن عبدالعزیز، در دوران اموی بدان دست نیافته بودند. فجر آن روزگار مبارک سرزد. همه چشم‌ها تیز شدند تا مشاهده کنند چه کسی بر سریر حکمرانی می‌نشیند. آیا کسی به حکومت می‌رسد که مورد رضایت خاندان پیامبر است؟ چرا که خاندان پیامبر در حکومت از همه عادل‌تر و در دین از همه داناترند.

اما پس از آن که امیدهای بعضی از رهبران انقلاب و فرماندهان لشکر در سپردن حکومت به خاندان امام علی (علیه السلام) و در رأس آن جعفر بن محمد (علیه السلام) که این درخواست را رد کرد، ناکام ماند، بنی عباس حکومت را به خود اختصاص داد که به طور مفصل به آن اشاره خواهیم کرد. عباسیان جرأت نداشتند نیت‌ها و هدف‌های پنهان خود را آشکار کنند، همراه معترضان به مسیر انقلاب ملحق شدند و در دل، خاندان خود را نیز جزء شعار «کسی که مورد رضای خاندان رسول است» می‌دانستند؛ چیزی که اصلاً به ذهن انقلابیون خطور نکرده بود. بدین شکل عباسیان همواره نیت‌های خود را پنهان می‌داشتند. نه نهضت متعلق به عباسیان بود و نه حکومت آن‌ها مورد انتظار کسی بود، بلکه آنچه مطرح شده بود فقط این شعار بود: «کسی که مورد رضای خاندان رسول است».

۱. منسوب به جعد بن درهم است که از زندیق‌های شام بود و به مروان ادبیات آموخت.

رهبران نهضت به یاری علویان و انتقام از خون پاک آنان همت گماشتند و به این شکل توانستند حزب خود را سازماندهی کنند و هوادارانی دور خود گرد آورند. آن‌ها هم در تمام دوران اموی به علویان ملحق شدند و آنچه را زمان بعدها آشکار کرد، مخفی ساختند؛ چیزی که در زمان ثمره دادن انقلاب پدیدار شد. طبیعی است که مردم این شگرد را محکوم کنند و این انحصار طلبی را زشت و پلید بدانند.

عباسیان به این احساسات مردم پی بردند و نیز فهمیدند بیشتر عرب به حکومت آن‌ها اعتماد ندارند و بنابراین نمی‌توانند کیان حکومت را با تکیه بر مردم بناکنند. پس ناچار شدند به تقریب ارتش و تکیه بر قدرت نظامی بپردازند. به همین سبب خراسانیان را به این امر مشغول کردند و نام شیعه و انصار را بر آن‌ها نهادند، چرا که آن‌ها را می‌شناختند و آن منطقه را مرکز و محل رویش این تفکر ساخته بودند. این همان چیزی بود که در وصیت رهبرشان ابراهیم نیز آمده بود. بنابراین، برای اقناع افکار عمومی و اظهار یاری خاندان محمد صلی الله علیه و آله به فرزندان عمویشان اظهار مهربانی کردند و در ظاهر به تعقیب قاتلان امام حسین پرداختند.

هنگامی که زنان مروان حمار نزد صالح بن علی آمدند، دختر بزرگ مروان گفت: ای عموی امیر مؤمنان، خداوند از این حکومت تا وقتی که دوست دارید محافظت کند. ما دختران شما و فرزندان عمویان هستیم. به همان اندازه‌ای که ما به تو ظلم کردیم، ما را از بخشش خود بهره‌مند کن. صالح پاسخ داد: به خدا قسم، حتی یکی از شما را زنده نخواهم گذاشت... سپس ادامه داد: مگر یزید بن معاویه حسین و اهل بیتش را نکشت؟ مگر با خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند اسرا برخورد نکرد؟ مگر سر امام حسین را بر سرنیزه نبرد؟ پس چگونه می‌توانم اجازه دهم شما زنده بمانید؟ دختر مروان جواب داد: ما را ببخش.^۱

وقتی مروان کشته شد و سرش را پیش سفاح آوردند، به سجده افتاد و سپس سرش را

بالا آورد و گفت: شکر خدایی که مرا بر تو چیره کرد و پیروزی بر تو را نصیب نمود و به من توان داد که انتقامم را از تو و خاندانت که همگی دشمنان دین هستید، بگیرم.
سپس بیتی از شاعری را خواند:

لو یشر بون دمی لم یرو شار بهم و لا دماؤهم للغیظ تروینی^۱

اگر خون مرا بیاشامند سیراب نمی‌شوند و خون‌های آنان از سرکینه مرا سیراب نمی‌کند.

این همه به این هدف بود که مردم آنان را این‌گونه بشناسند و شاعران در جهت اهداف حکومت در دوره جدید شعر بسرایند؛ دوره‌ای که در آن سفاح بقیه امویان را به قتل رساند، سپس دستور داد جنازه‌های آنان را در بیابان شهر انبار بیندازند و پاهایشان را قطع کنند. سدیف در این باره این‌گونه شعر گفته است:

طمعت امیه ان سیرضی هاشم عنها و یذهب زیدها و حسینها
کلاً ورب محمد و الهه حتی یبید کفورها و خوونها^۲

امیه دل خوش بود که هاشم از او راضی خواهد شد، با آن‌که زید و حسین می‌روند.

هرگز، قسم به پروردگار محمد این نخواهد شد مگر آن‌که کافران و خائنان آن‌ها از بین بروند.
روش‌هایی دیگر نیز برای آرام نمودن افکار عمومی به کار بسته شد. سفاح حکومت را به دست گرفت و در اولین خطبه‌اش وعده‌های خوشایندی از جمله درباره برگرداندن عدالت و مساوات و عمل به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به مردم داد و گفت: ای مردم، شما از طرف خدا و رسول خدا و عباس بر گردن ما حق دارید که طبق حکم خداوند حکم کنیم و به قرآن عمل نماییم و در همه امور خصوصی و عمومی به سیره رسول خدا تمسک کنیم.^۳ سپس به کارهای بنی‌امیه و جنایت‌هایی که انجام داده‌اند اشاره نمود.

۱. همان.

۲. العقد الفريد، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳. الکامل، ج ۵، ص ۱۹۷.

مردم به بند بند این خطبه دل بستند و انتظار تحقق همه این وعده‌ها را می‌کشیدند. اما همه آن وعده‌ها خیالی بیش نبود. صفحه اول حکومت عباسی با خونریزی آغاز شد. آنان پس از انقلاب سلطنت امویان را تصاحب کردند. عواملی که منجر به دستیابی آن‌ها به حکومت شد، بعضی غیر قابل پیش بینی و بعضی از روی بخت خوش بود که عاقبت پیروزی را رقم زد. مهم‌ترین عاملی که بر آن بسیار تکیه می‌کردند، مبارزه خاندان رسول خدا ﷺ علیه بنی امیه بود، چراکه امویان به خاندان پیامبر بسیار ستم کرده بودند.

اما همین بزرگ‌ترین مشکلی بود که عباسیان در راه تثبیت موقعیت و سلطنت خود می‌دیدند، چراکه قدر علویان و جایگاهشان را در جامعه اسلامی می‌دانستند. به همین سبب، مهم‌ترین کار در نظر آن‌ها جلوگیری از نفوذ علویان بود. به همین علت بود که چنین راه‌هایی را برای قانع کردن مردم در پیش گرفته بودند و گونه‌ای دوستی ظاهری و ساختگی را نمایش می‌دادند که در ورای آن آتش کینه‌ای شعله‌ور بود. دوران سفاح و بخشی از خلافت منصور در همین سیاست مسالمت‌آمیز طی شد، چندان که توانستند نفوذ خود را تثبیت کنند و پایه‌های حکومت خود را محکم سازند.

هنگامی هم که وقت آن رسید که آنچه را در این سال‌ها پنهان می‌کردند، آشکار سازند، نقشه‌های خود را برای انتقام‌کشی از خاندان علی علیه السلام اجرایی کردند. منصور پس از تثبیت موقعیت و تحکیم سلطنت خود، در راه سرکوبی علویان از هیچ کاری دریغ نکرد، چراکه فهمید حکومتی که به نام آن‌ها و پس از سختی‌ها و زحمت‌ها و رنج‌ها فراهم آمده، با وجود آن‌ها دوام نخواهد آورد و از هم خواهد پاشید.